بسم اللّه الرحمن الرحیم

موضوع: شرح حکمت ۱۳۰ *نهج البلاغه*؛ بخش اول: دعا
تاریخ: ۱۷مهر۱۳۹۳؛ ۱۴ذی‌الحجه۱۴۳۵

بیان حدیث

امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) می‌فرمایند:

مَنْ أُعْطِی أَرْبَعاً لَمْ یحْرَمْ أَرْبَعاً مَنْ أُعْطِی الدُّعَاءَ لَمْ یحْرَمِ الْإِجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِی التَّوْبَةَ لَمْ یحْرَمِ الْقَبُولَ وَ مَنْ أُعْطِی الِاسْتِغْفَارَ لَمْ یحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ وَ مَنْ أُعْطِی الشُّکْرَ لَمْ یحْرَمِ الزِّیادَةَ؛[1]

اگر به کسی چهار ویژگی داده شود، محروم از چهار خصوصیت نمی‌شود: [اول:] کسی که به او دعا عطا شود، از اجابت محروم نمی‌شود؛ [دوم:] اگر به کسی توبه عطا شد، از قبول توبه محروم نمی‌شود؛ [سوم:] کسی که استغفار به او داده شود، حتماً مغفرت شامل حالش می‌شود؛ [چهارم:] کسی که شکر به او داده شود، از زیاده محروم نیست.

سیدرضی(رحمةالله علیه) بعد از اینکه این چهار جمله را از امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) نقل می‌فرمایند، می‌گویند: «وَ تَصدِیقُ ذَلِکَ فِی کِتابِ اللهِ تَعَالی»؛ یعنی آیات قرآن پشتوانهٔ این گفتار است و تصدیق این کلمات در قرآن کریم موجود است. دربارهٔ جملهٔ اول که فرمود: «کسی که دعا به او داده شود، از اجابت محروم نیست»، سیدرضی آیهٔ ۶۰ سورهٔ مؤمن (غافر) را ذکر می‌کنند: «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم).

امشب فقط دربارهٔ همین جمله می‌خواهم صحبت کنم و دوازده نکته را بیان می‌کنم. سه جملهٔ بعدی بماند تا إن‌شاءالله اگر فرصتی شد، هفته‌های بعد دربارهٔشان صحبت می‌کنیم. صحبت امشب دربارهٔ این جمله است: «کسی که دعا به او عطا شود، از اجابت محروم نمی‌شود.»

گرفتنی نیست، دادنی است

پیش از بیان نکات، باید مطلب مهمی را بیان کنیم: در این جملات امام(علیه‌السلام) می‌فرمایند: «مَنْ أُعْطِی» و «أُعْطِی» لفظ مجهول است. در ترجمه می‌گوییم: «کسی که به او داده شود» و این نشان می‌دهد که «گرفتنی نیست؛ بلکه از طرف پروردگار دادنی است.» چیزهایی گرفتنی است؛ یعنی ما می‌رویم درِ خانهٔ خدا و از او می‌گیریم. اما چیزهایی هست که گرفتنی

[1]. *نهج البلاغهٔ* صبحی صالح، ص۴۹۴، [حکمت ۱۳۵].

نیست، خدای متعال باید به ما بدهد. مثلاً در آیهٔ آخر سورهٔ حجر می‌فرماید: «وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يأْتِيكَ الْيقينُ»[۲] (و پروردگارت را بندگی کن تا وقتی که تو را مرگ فرا رسد). خدا را عبادت کن تا یقین بیاید سراغت؛ نفرمود: وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى تَحْصُلَ الْيقينُ؛ خدا را عبادت کن تا یقین را به دست آوری. عبارت این نیست. از این آیه می‌فهمیم که یقین تحصیلی نیست، تا شما عملی را آنجام بدهید، مثلاً عبادت خدا را انجام بدهید و این عبادت سبب شود که یقین را به سمت خودتان بکشانید. این‌طوری نیست. شما زمین را شخم می‌زنید؛ اما نمی‌توانید باران را از آسمان انزال کنید. ریزش باران در اختیار شما نیست. شما زمین را حاصل‌خیز [آماده] می‌کنید، نزول باران کار پروردگار است، او آب را می‌ریزد؛ والا اگر زمین حاصل‌خیز نشد، باران هم که بیاید، هیچ نتیجه‌ای ندارد و از زمین غیر حاصل‌خیز رد می‌شود.

یقین در وجود چه کسانی می‌آید؟ آن‌ها که خدا را عبادت می‌کنند. البته کار به این مجملی [سادگی] نیست، حرف خیلی دارد. در کتاب ایمان آن را توضیح داده‌ام که باید چه کنیم تا یقین در وجودمان بیاید. حالا فقط اشاره می‌کنم. در این عبارت امام آمده: «أُعْطِی»، «مَنْ أُعْطِی أَرْبَعاً» (کسی که چهار چیز به او داده شد)؛ پس، گرفتنی نیست؛ دادنی است.

به کسی می‌دهند که زمینه را با اختیار خودش فراهم کرده باشد

اما درعین‌حال یک جملهٔ دیگر را هم باید به این بحث ضمیمه کنیم. جملهٔ قبلی سبب شد از یک جهت فکرتان تصحیح شود؛ اما الان، از جهتی دیگر فکرتان خراب شد. آن خرابی، [توهمِ وجود] جبر است: با بیان آن جمله، فکر کردید که باید بنشینید تا خدا به شما بدهد؛ اما این می‌شود جبر. معنای جبر هم این است که انسان هیچ‌کاره است. معنای این حرف این است که اگر خدا به کسی داد، تبعیض قائل شده؛ چون به یکی داده، به دیگری نداده. تبعیض ترجیح بدون مُرجِّح است و کاری که برای عاقل قبیح باشد، محال است از حکیم صادر شود؛ چون تبعیض عبارةاخرای [نام دیگر] ظلم است و یک مثقالِ ذره [یک سر سوزن] ظلم از خدای حکیم صادر نمی‌شود.

اشکال: تناقض

پس چطور می‌شود که یک‌مرتبه خدا به یکی دعا را اعطا می‌کند، به یکی اعطا نمی‌کند؟ دقت کنید: جملهٔ اول من این بود که: «أُعْطِی» صیغهٔ مجهول است و معنایش این است که خدا می‌دهد و گرفتنی نیست. خدا دعا را به یکی می‌دهد، به یکی نمی‌دهد. تا اینجا، این را فهمیدیم که دست ما نیست؛ اما بلافاصله باید بفهمیم که جبر هم نیست. [حال اگر جبر نیست] پس اختیار انسان کجا رفت؟ نتیجه می‌گیریم جمع بین اینکه هم «أُعْطِی» باشد یعنی خدا بدهد و هم تبعیض نباشد، این

[۲]. حجر، ۹۹.

www.abolhasanmahdavi.ir

می‌شود که حرکت از ماست و برکت از خداست؛ یعنی اگر ما حرکتی را انجام دادیم، حتماً خدای متعال چهار چیز به ما لطف می‌کند. از اینجا معلوم می‌شود که اگر به کسی نداد، مالِ این است که او حرکت نکرده و ظلمی در کار نیست.

در آیهٔ ۶۰ سورهٔ مؤمن، خود قرآن می‌گوید: «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ «ادْعُونی» به من و شما دستور می‌دهد که: دعا کنید. حال اگر ما باید دعا کنیم، پس اختیار با ماست. [از سوی دیگر] اگر «أُعْطِی الدُّعَاءَ» است، پس اختیار با ما نیست، با خداست. یعنی این دو جمله، مقابل هم است. بالأخره ما چگونه باید فکر کنیم [تا] انحراف فکری پیدا نکنیم؟ بارها گفته‌ام که انحراف، فقط به این نیست که فردی بگوید: «خدا نیست». این، انحرافی بسیار بزرگ است؛ اما همین‌ها هم انحراف است که شخصی مسلمان است، نماز هم می‌خواند؛ اما بلد نیست این مسائل دقیق عرفانی را حل کند. قرآن می‌فرماید: «اُدْعُونی» یعنی دستور می‌دهد. دستور هم تکلیف است و تکلیف در جایی می‌آید که اختیار باشد؛ پس معلوم می‌شود جبر نیست. قرآن می‌گوید: شما خدا را صدا بزنید. امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «مَنْ أُعْطِی الدُّعَاءَ» (کسی که دعا به او داده شود)؛ پس خودش هیچ‌کاره است، خدا به او می‌دهد. به یکی دعا می‌دهد، به یکی نمی‌دهد. این دو جمله ضد هم است: در یک جمله می‌گوید: دعا در اختیار شماست، پس «اُدْعُونی» و در یک جمله می‌گوید: دعا دادنی است، خدا دعا را به شما می‌دهد؛ یعنی در اختیارتان نیست.

حل اشکال

جمع بین این دو چیست؟ جمعش این است که ما باید زمینه را فراهم کنیم، [اگر این کار را کردیم،] آن توفیق دعا از طرف پروردگار به ما داده می‌شود. زمینه‌سازی هم به این است که آنچه را در اختیار ماست، اِعمال کنیم، کوتاهی نکنیم؛ مثل دعای امشب‌تان. شما با اختیار خودتان اینجا آمدید. ممکن است چند جای دیگر هم دعوت شده باشید. این می‌شود اختیار. اگر اینجا نمی‌آمدید، آیا خدا دعا را به شما اعطا می‌کرد؟ نه. آمدنش با شماست، این قسمتش را خدا در اختیار شما گذاشته، به شما هم قدرت داده، علم داده، فکر داده، تصمیم داده، بعد می‌گوید: تصمیم بگیر، اینجا یا آنجا؟ شما تصمیم می‌گیرید که اینجا بیایید.به این می‌گویند «زمینه». زمینه را که فراهم می‌کنید، توفیق دعا به شما داده می‌شود. می‌آیید اینجا، توفیق پیدا می‌کنید. یکی هم ممکن است زمینه را خراب کرده باشد؛ حتی بیاید اینجا، اما حرف می‌زند؛ مثل بعضی‌ها که همین الان مشغول حرف‌زدن هستند! تا اینجا آمده است؛ اما توفیق ندارد، حرف می‌زند. به خیال خودش هم حرفش خیلی مهم است: «اگر این حرف را نزنیم، در زندگی ضرری می‌کنیم.»

نکته‌ها

۱. رابطهٔ مستقیم علم و دعا

هرچه انسان عالم‌تر می‌شود، گداتر می‌شود. «اَعلَم»، «اَسئَل» است؛ حتی می‌توانید بفهمید کسی که درِ خانهٔ خدا بیشتر دعا می‌کند، عالم‌تر از آن کسی است که گدایی نمی‌کند. زیرا وقتی انسان خدا را شناخت و معرفت‌النفس (خودشناسی) هم داشت، می‌فهمد که هیچ‌چیزی ندارد: نه حیاتمان از خودمان است، نه قوام و پا برجایی‌مان. اسمش را می‌گذاریم حدوث و بقا. نه ابتدایی که حادث شدیم از خودمان است، نه بقایمان. اما خداوند «حیّ» و « قیّوم» است. هم حی است و هم حی بودنش قوام دارد، قیوم هم هست. حیِ‌قیوم یعنی واجب الوجود. حرف اول حی را بگذارید کنار حرف اول قیوم؛ می‌شود: «حق». حق فقط اوست. غیر حق موجودی نیست. نکات دیگر هم هست؛ مثلاً مرحوم آیت‌الله میرجهانی رحمه‌الله گاهی می‌فرمودند که اسم اعظم خدا را در همین حی‌قیوم جستجو کنید و سفارش‌ها و ذکرهایی می‌گفتند و به شاگردانشان تعلیم می‌دادند. فرمود: «أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ لَهُ مَسْأَلَةً»[۳] (عالم‌ترین مردم به خدا، کسی است که بیشترین گدایی را در خانهٔ خدا می‌کند) و مرتب از خدا درخواست می‌کند.

۲. پیشگیری از بلا

دعا علاوه بر اینکه رافع است، دافع بلاست؛ اما دافع بودنش مهمتر است. زیرا رافع‌بودن یعنی اینکه بلا آمده، سپس با دعا بیرونش می‌کنیم. اما بهتر این است که اصلاً نیاید. یک‌وقت بیماری می‌آید و معالجه می‌کنیم؛ یک وقت واکسن می‌زنیم که اصلاً بیماری نیاید. کدام بهتر است؟ دفع بهتر است. اصلاً نگذاریم دشمن وارد کشور شود، بهتر است از اینکه بیاید و بعد بیرونش کنیم. دعا هنر رافعیت دارد. هنر دافعیت هم دارد. این دافعیتش خیلی مهم است. وقتی دعا می‌کنید اصلاً بلا سراغتان نمی‌آید. روایات فراوانی در این زمینه داریم. من یکی از آن‌ها را عرض می‌کنم: «بِالدُّعَاءِ يسْتَدْفَعُ الْبَلَاءُ»[۴] (با دعا بلا دفع می‌شود.)

۳. محبوبیت دعاکننده نزد خداوند

کسی که دعا می‌کند، محبوب عندالله است. او بیشترین محبوبیت را پیدا می‌کند. حالا روایتش را بخوانم، رمزش را هم به شما می‌گویم. «مَا مِنْ شَيءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ أَنْ يسْأَلَ»[۵] (چیزی نزد خدا محبوب‌تر از این نیست که از او سؤال

---

۳. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۱۹۲.

۴. همان.

۵. همان.

شود) کسی که دائم درخواست می‌کند، خدا او را خیلی دوست دارد. رمزش چیست؟ رمزش این است که بیشترین کمال انسان در همین سؤال‌کردن است. آدمی که در خانهٔ خدا گدایی می‌کند، خیلی رشد معنوی پیدا می‌کند؛ زیرا فهمیده که هیچ‌چیزی [از خود] ندارد و خدا حی‌قیوم است. وقتی حی‌قیوم اوست، حیات من از او است، قیومیت [بقای] من هم از اوست.

۴. همه محتاج دعایند

افتقار همه به دعاست. افتقار یعنی فقیربودن، گدابودن. همه به دعا محتاج هستیم. وقتی می‌گویم «همه» یعنی فکر نکنید فقط کسی که مریض است محتاج به دعاست. کسی هم که سالم است، محتاج به دعاست. فکر نکنید او که فقیر است، محتاج به دعاست. کسی هم که غنی است، محتاج به دعاست. فکر نکنید او که زنده است، محتاج به دعاست، کسی هم که مرده است، محتاج به دعاست. شما نمی‌توانید کسی را استثنا کنید. فکر نکنید فقط آدم گنهکار محتاج به دعاست، ولیّ‌خدا هم محتاج است. از حضرت ولی‌عصر(علیه‌السلام) بالاتر؟ او هم محتاج دعاست و دعا می‌کند. به این رمز دعا، دقت کنید، خیلی مهم است. از اولیای خدا و در رأس همه، امام(علیه‌السلام) تا آن کسی که روسیاهِ روسیاه است، همه محتاج دعا هستند.

مَا الْمُبْتَلَى الَّذِی قَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ أَحْوَجَ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِی لَا یأْمَنُ الْبَلَاءَ؛[۶]

آدم گرفتاری که بلا به‌شدت به او رو آورده، بیشتر احتیاج ندارد به دعا، از کسی که در عافیت به سر می‌برد و امنیت از بلا ندارد.

آن‌هایی که عربی می‌دانند باید پرواز کنند؛ ازبس این عبارت‌ها زیباست؛ خیلی شیرین است. می‌فرمایند: درست است اکنون در عافیت است، اما امنیت کجاست؟ آیا می‌تواند بگوید من یک ساعت دیگر هم همین‌طور سالم می‌نشینم؟ می‌تواند بگوید؟! این قلب تندتند می‌زند و کار خودش را می‌کند، خود من و شما می‌توانیم بگوییم یک ثانیهٔ دیگر، یک دقیقهٔ دیگر این قلب کار می‌کند؟ از کجا می‌گوییم؟ یک لحظه می‌ایستد و تمام می‌شود. پس آن وقتی هم که در عافیت هستیم، گدا هستیم. همیشه محتاجیم. به‌عبارت دیگر اگر فضای اینجا تاریک باشد، نیاز به نور هست، آن‌وقت هم که روشن است، باز هم نیاز به نور هست. یک‌وقت همین نور می‌رود. فکر کردید حالا که نور هست حتماً باید باقی باشد؟! بقایش را از کجا

[۶]. همان.

www.abolhasanmahdavi.ir

می‌گویید؟ حضرت می‌فرمایند: «الْمُعَافَى الَّذِی لَا یأْمَنُ الْبَلَاءَ»؛ معافی است، فعلاً گرفتار نیست؛ اما امنیت ندارد: «لَا یأْمَنُ الْبَلَاءَ».

۵. آسان‌ترین و مهمترین کار

دعا آسان‌ترین کار اما مهمترین کار است. دعاکردن بسیار آسان است: فوری یک «یاالله» می‌گوید، چند بار «یارب، یارب، یارب» می‌گوید. خیلی آسان است که دل وصل شود؛ اما همین آسان‌ترین، مهمترین است. اصل، همین است که دل وصل شود. مهمتر از این، چه داریم؟

به علت آنکه آسان‌ترین است، عاجزترین انسان‌ها را کسی می‌دانند که عاجز از دعاست. عاجزتر از او نداریم. آن‌قدر عاجز است، تنبل است و اختیار ندارد که یک «یاالله» با زبانش نمی‌گوید؛ حتی در دلش هم نمی‌گوید. این خیلی عاجز است. می‌فرمایند: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ»[۷] (عاجزترین انسان کسی است که عاجز از دعاست)؛ یعنی آسان‌ترین کار دعاست. اما آسان‌ترین به معنای سبک‌ترین نیست؛ لذا کنارش گفتم که مهمترین است.

۶. دعا سلاح مؤمن است

روایات بسیاری را برای بحث امشب دیدم. همین سلاح مؤمن بودن دعا، هفت‌هشت روایت از معصومین(علیهم‌السلام) دارد. «سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ»[۸] یا «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْأَوْلِیاءِ»[۹] و روایت‌های دیگر؛ اصلاً اسلحهٔ مؤمن این است، او با دعا جلو می‌رود.

۷. از خدا چه بخواهیم؟

مُتعلَّق دعا چه باید باشد؟ یعنی چه چیزی از خدا بخواهیم؟

عفو: یکی عفو است. از خدا بخواهیم از تقصیراتمان بگذرد.

عافیت: دوم عافیت بخواهیم، هم جسمی، هم روحی. یعنی هم جسممان سالم باشد و مهمتر از آن فکرمان. در بحث امشب گفتم: گاهی یک انحراف فکری می‌آید. کافی است بگوید: «خدا که گفته است: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»، پس چرا این‌قدر دعا می‌کنیم اما اجابت نمی‌شود؟» ببینید فوری یک شبهه به ذهن انسان می‌آید. جوابش را هم بلد نیست. جوابش

---

۷. همان.

۸. همان.

۹. همان.

آیهٔ ۴۰ سورهٔ بقره است: «أَوْفُوا بِعَهْدی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ» (پیمان مرا وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم.) خدا می‌گوید: اگر می‌خواهید من به عهدم وفا کنم و دعایتان را مستجاب کنم، اول شما باید به عهدی که با من بستید وفا کنید. قرارداد که یک طرفه نیست، قرارداد دو طرف امضا دارد: یک امضا ما به خدا دادیم که امضای بندگی است. در سورهٔ یس آیهٔ ۶۰ دارد که «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیطانَ.» این عهدی است که با خدا ما بستیم:

«أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ * وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ»[۱۰]

مگر با شما پیمان نبستم ای فرزندان آدم که عبادت شیطان نکنید که وی دشمن آشکار شماست و اینکه تنها مرا بندگی کنید که راه راست همین است.

این عهد را ما با خدا امضاء کردیم که بندهٔ او باشیم. خداوند هم یک عهد با ما بسته است: «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ هروقت کسی مرا صدا بزند، من هم اجابت می‌کنم. آن‌وقت ما می‌خواهیم زرنگی کنیم: عهدی را که با خدا بستیم، امضایش را پاره می‌کنیم و می‌گوییم نه، ما می‌خواهیم معصیت کنیم. بعد می‌گوییم: خدایا تو چرا به عهدت عمل نمی‌کنی؟ خودت قول دادی که دعای ما را مستجاب کنی! این که نمی‌شود. لذا در سورهٔ بقره می‌فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»؛ شما وفا کنید، من هم وفا می‌کنم.

توفیق: یکی هم اینکه از خداوند توفیق بخواهیم. این‌ها در روایت است. «سَلُوا اللَّهَ» (از خدا بخواهید.) «سَلُوا اللَّهَ الْعَفْوَ وَ الْعَافِیةَ وَ حُسْنَ التَّوْفِیقِ»[۱۱] این را از دعا یاد بگیرید. وقتی می‌خواهید دعا کنید، این‌ها را بخواهید.

ختم عمر به سعادت و شهادت: دیگر از خدا چه بخواهیم؟ سعادت و شهادت. این دعای امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) است، در آخر نامه‌ای که به مالک‌اشتر(رحمةالله‌علیه) نوشتند:

أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ عَظِیمِ قُدْرَتِهِ عَلَی إِعْطَاءِ کُلِّ رَغْبَةٍ... أَنْ یخْتِمَ لِی وَ لَکَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ؛[۱۲]

من از خداوند با رحمت فراگیرش و بزرگی قدرتش برای انجام هرگونه درخواست، مسئلت می‌نمایم که پایان زندگی من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد.

---

۱۰. یس، ۶۰و۶۱.

۱۱. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص۱۹۲.

۱۲. *نهج البلاغهٔ* صبحی صالح، ص۴۴۵، نامهٔ ۵۳.

از خدا می‌خواهم، هم برای خودم، هم برای خودت که عمرمان را به سعادت و شهادت پایان دهد. همین هم شد. امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) برای مالک‌اشترشان دعا کردند. برای خودشان هم پیغمبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) سی سال قبلش گفته بودند: «یا علی، بناست یک‌چنین مسأله‌ای در ماه رمضان برایتان اتفاق بیفتد. «فَكَيفَ صَبْرُكَ؟»؛ وقتی در ماه رمضان فرقتان شکافته می‌شود، صبرتان چطوری است؟ عرض کردند: یا رسول‌الله، آن‌وقت که وقت صبر نیست، شما به من بشارت می‌دهید؛ مقام بُشر و بشارت است.»[۱۳] از این بشارت‌ها به چه کسی داده شده؟ شهدا که رفتند. اگر بگویم هنوز مستیم و نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم چقدر ضرر کرده‌ایم، اشتباه نکرده‌ام. آن‌ها رفتند، معلوم شد عاقبتشان به کجا ختم شد. سرانجام ما چه می‌شود؟ خدا می‌داند. این‌ها چیزهایی است که امام یاد ما دادند. این‌ها را می‌گویم تا در دعاها یادتان نرود.

نَسْأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُعَايَشَةَ السُّعَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَبْرَارِ؛[۱۴]

از خدا می‌خواهیم رتبهٔ شهدا را و زندگی با انسان‌های سعید و خوشبخت و اینکه با انبیاء و ابرار رفیق باشیم.
قسمت آخر اشاره دارد به آیهٔ ۶۹ سورهٔ نساء: «وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفيقاً»[۱۵] (و آنان نیکو همدمانی هستند).

رضایت خدا: از دیگر چیزهایی که باید از خدا بخواهیم، رضایت خدا است: «هَبِ اللَّهُمَّ لَنَا رِضَاكَ وَ أَغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَى سِوَاكَ.»[۱۶] (خدایا رضایت خودت را به من ببخش و مرا بی‌نیاز کن از اینکه بخواهم دستم را به سوی غیر تو دراز کنم.) «هَبِ اللَّهُمَّ لَنَا رِضَاكَ» (خدایا، ببخش به ما رضایت خودت را.) در سورهٔ مریم، حضرت زکریا برای پسرش یحیی، درحالی‌که هنوز به دنیا نیامده بود، چه می‌گفت؟ نمی‌گفت زیبا باشد، پسر باشد، دختر باشد، این‌ها را نمی‌گفت. می‌گفت: خدایا، چنین بچه‌ای می‌خواهم: «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيا»[۱۷] (و ای پروردگار من، او را پسندیده گردان)؛ می‌خواهم پسندیده باشد؛ تو سر تا پایش را دوست داشته باشی، نه فقط عبادتش را. وقتی می‌گویم: «سر تا پا»، یعنی نگاه کردنش را بپسندی، گریه کردنش را بپسندی، دعا کردنش را بپسندی، حرف زدنش را، همه چیزش را بپسندی. بعد از نماز می‌گوییم: «تَقَبَّلَ اللهُ اَعْمالَكُمْ» (خدا عملت را قبول کند)؛ اما بقیهٔ چیزها را نگفتید. آن‌هایی که حواسشان جمع است نمی‌گویند: «تَقَبَّلَ اللهُ اَعْمالَكُمْ»، می‌گویند:

---

۱۳. نک: *نهج البلاغهٔ* صبحی صالح، ص ۲۲۰، نامهٔ ۱۵۶.
۱۴. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۱۹۲.
۱۵. نساء، ۶۹.
۱۶. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۱۹۲.
۱۷. مریم، ۶.

«تَقَبَّلَكُمُ اللهُ» (خدا خودت را قبول کند)؛ یعنی مجموعهٔ هستی‌ات مورد قبول خدا شود و یکی از آن‌ها عبادتی است که انجام دادی. این، همان «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيا» است.

«هَبِ اللَّهُمَّ لَنَا رِضَاكَ» (خدایا رضایت خودت را به من ببخش.) «وَ أَغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَى سِوَاكَ» (خدایا مرا بی‌نیاز کن از اینکه بخواهم دستم را به سوی غیر تو دراز کنم.)

۸. اجابت

بدانید دعا مقرون به اجابت است. فرمود: شما در خانهٔ خدا را بزن، «مَنْ قَرَعَ بَابَ اللَّهِ فُتِحَ لَهُ»؛[۱۸] اگر درِ خانهٔ خدا کوبیده شود و کسی آن را بزند، در برایش باز می‌شود. «مَنْ دَعَا اللَّهَ أَجَابَهُ.»[۱۹] از این احادیث هم فراوان داریم. ائمه(علیهم‌السلام) بسیار دعا می‌کردند. همین امشب در دعای کمیل دعای امام‌هادی را برایتان گفتم. حضرت خیلی زیبا دعا کردند و همان شب اجابت شد.

۹. اخلاص

دعا خلوص می‌خواهد. یعنی باید خدا را صدا بزنیم. «ی» در «اُدْعُونی» یعنی من را صدا بزنید. از «من را صدا بزنید»، سه نکتهٔ مهم برایتان می‌گویم: ۱. من را صدا بزنید، یعنی اخلاص داشته باشید، ریا نکنید؛ ۲. من را صدا بزنید، یعنی شریکم را صدا نزنید؛ ۳. من را صدا بزنید، یعنی حواستان جمع باشد، حضور قلب داشته باشید. این‌ها رمز دعاست. گاهی ما دعا می‌خوانیم اما حواسمان جای دیگری است. بعد می‌گوییم: «چرا دعا مستجاب نشد؟»

قرآن می‌گوید: «اُدْعُونی» من را صدا بزن؛ اما شما که حواستان جای دیگری بود. اگر من با شما حرف بزنم، اما حواسم یک جای دیگر باشد، می‌شود بگویم: «با شما دارم حرف می‌زنم؟» صرف سخن‌گفتن با شما حرف‌زدن نیست؛ بلکه فکر [و توجه] من هم باید به سمت شما باشد. آن وقت می‌توانم بگویم: «با شما دارم حرف می‌زنم.» آیهٔ ۱۸۶ بقره بعد از آیات مربوط به ماه رمضان است. در آیهٔ ۱۸۳ فرمود: «كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ» (روزه بر شما واجب شد)؛ بعد از آن فرمود:

«وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْیسْتَجیبُوا لی وَ لْیؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یرْشُدُونَ»

[۱۸]. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص۱۹۳.

[۱۹]. همان.

و چون بندگان من از تو در بارهٔ من بپرسند، همانا من [به آن‌ها] نزدیکم و دعای دعاکننده را وقتی‌که مرا بخواند پاسخ می‌دهم، پس آن‌ها نیز دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند، باشد که راه یابند.

بهار دعا ماه رمضان است؛ لذا این آیه در ادامهٔ آیات ماه رمضان آمده است: «وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادی عَنِّی»؛ وقتی بندگانم دربارهٔ من می‌پرسند که خدا کجاست؟ ای پیغمبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله)، در جواب بگو: «فَإِنِّی قَرِیبٌ»؛ من به شما نزدیکم. در ادامه می‌فرماید: «أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ». نون در «دَعانِ» کسره دارد. این کسره علامت چیست؟ علامت «ی» محذوف است. یعنی اصل عبارت این بوده است: «إِذا دَعانِی» [که طبق قواعد زبان عربی و در زبان خدای متعال، «ی» حذف شده است]. این «إِذا دَعانِی» همان «اُدْعُونِی» است. خدا می‌گوید: «أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ»؛ من اجابت می‌کنم، اما شرط دارد. شرطش چیست؟ «إِذا دَعانِ»؛ وقتی من را صدا بزند. «مرا صدا بزند» یعنی: ۱. اخلاص داشته باشد، ریا نباشد، نخواهد خودنمایی بکند؛ ۲. شریک من را صدا نزند، توحید داشته باشد؛ ۳. حضور قلب داشته باشد. معنای سوم را مرحوم ملکی‌تبریزی(رحمة‌الله‌علیه) در کتاب صلاتشان بیان می‌کنند: «خدای متعال می‌گوید: وقتی من را صدا بزنید و حضور قلب باشد، من اجابت می‌کنم.» روایتش را هم بخوانم: «الْمُخْلِصُ حَرِیٌّ بِالْإِجَابَةِ»[۲۰] (انسان مخلص شایستهٔ به اجابت است.)

۱۰. همراه‌کردن دعا با صلوات

روایات فراوانی داریم که می‌فرمایند: قبل از دعا و بعد از دعا صلوات بگویید؛ زیرا صلوات، دعای مستجاب است. تا می‌گویید: «خدایا بر پیغمبر و آلش درود بفرست»، خدای متعال آماده است، فوری خودش و ملائکه درود می‌فرستند. اصلاً قبل از اینکه ما بگوییم، خودش می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یصَلُّونَ عَلَی النَّبِی»[۲۱] (بی‌گمان، خدا و فرشتگان او بر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) درود می‌فرستند.) آن‌وقت روایت دارد که: «قبل و بعد دعایتان را با صلوات همراه کنید.» خلاصه این‌ها چاشنی است. چاشنی را می‌گذارند تا گلوله جلو برود. چاشنیِ دعا این‌هاست. آن‌وقت حدیث دارد که: «خدای متعال، کریم‌تر از این است که بخشی از سؤال شما را اجابت کند و آن بخشی که مربوط به شماست را کنار بگذارد»:

إِذَا کَانَتْ لَکَ إِلَی اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَی النَّبِی صلّی الله علیه و آله و سلّم ثُمَّ اسْأَلِ اللَّهَ حَاجَتَکَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یسْأَلَ حَاجَتَینِ فَیقْضِی إِحْدَاهُمَا وَ یمْنَعَ الْأُخْرَی؛[۲۲]

---

[۲۰]. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص۱۹۳.

[۲۱]. احزاب، ۵۶.

[۲۲]. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص۱۹۳.

وقتی حاجتی نزد خدا داری، مشکلی داری، بعد از صلوات حاجتت را بخواه؛ زیرا خداوند کریم‌تر از آن است که فردی دو حاجت را او بخواهد و او یکی از آن‌ها (صلوات) را اجابت کند؛ اما دعای شخصی را اجابت نکند.

۱۱. الحاح

در دعا الحاح داشته باشید. امام‌صادق می‌فرمایند: «سَلْ حَاجَتَكَ وَ أَلِحَّ فِي الطَّلَبِ فَإِنَّ اللَّهَ يحِبُّ إِلْحَاحَ الْمُلِحِّينَ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»؛[۲۳] الحاح یعنی اصرار و اصرار دو معنای ضد هم دارد که یکی، از همان افکار انحرافی است که گفتم. مواظب فکرمان باشیم، غلط فکر نکنیم. همین‌هاست که گاهی روایتی را کسی می‌خواند، بعد غلط فکر می‌کند و یک انحراف، یک ظلمت، یک کثافت در فکرش می‌آید. همین کثافت او را از خدا دور می‌کند. باید حواسمان خیلی جمع باشد. کثافت چیست؟ ما فکر می‌کنیم کثافت این است که دستمان لجنی یا خونی باشد؛ فوری می‌رویم مایع ضدعفونی‌کننده می‌زنیم. اما کثافتِ بدتر از این، فکر انحرافی است.

معنای نادرست: تحمیل استجابت

آن انحراف این است که الحاح را به معنای تحمیل به خدا بگیریم که حتماً باید اجابت کنی. تهدیدش کنیم که اگر اجابت نکردی، مثلاً دیگر نماز نمی‌خوانیم. خدایا، تا صبح مهلتت می‌دهم. باید حاجتم را بدهی؛ والا دیگر پایم را در مسجد نمی گذارم، دیگر دعای کمیل نمی‌خوانم. از این ریپی‌هایی که گاهی برای هم می‌آییم، برای خدا هم گاهی می‌آییم و خیال می کنیم که الان، خدا از این تهدیدهای ما می‌ترسد. درحالی‌که کار ما نَقل آن مگس است: پشه روی درخت نشسته بود. به درخت گفت: خودت را محکم بگیر، می‌خواهم بِپَرم! درخت گفت: اُهکی! من اصلاً نفهمیدم کی آمدی روی من نشستی؛ برو دنبال کارت. ما هم سر تا پای وجودمان از خداست؛ اما جلوی خدا عرض اندام می‌کنیم! الحاح به معنای تحمیل استجابت نیست. اگر اصرار معنا کنیم، غلط است. اصرار نکنید. پس معنای الحاح چیست؟

معنای درست: تکرار دعا

الحاح به معنای تکرار است؛ یعنی نگویید یک سال است دعا می‌کنم، دیگر خسته شدم. نه، باز هم دعا کنید. پنج سال است جمکران می‌روید، خُب باز هم بروید. شش سال بروید، هفت سال بروید، ده سال بروید. ده سال است آل‌یس می‌خوانم! خب بخوان، بیست سال بخوان، تا آخر عمرت بخوان. کی می‌خواهی گدایی نکنی؟ کی گدا نیستیم که بخواهیم گدایی نکنیم؟ معنای الحاح این است: خسته نشوید از دعاکردن. «مَنِ اسْتَدَامَ قَرْعَ الْبَابِ وَ لَجَّ وَلَجَ»؛[۲۴] کسی که مرتب دری را بکوبد و

---

[۲۳]. *وسائل الشیعه*، ج۷، ص ۶۰.

[۲۴]. *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، ص۱۹۳.

اصرار کند، آخرش تأثیر می‌گذارد. در مناجات شعبانیه هم چنین مضمونی هست: خدایا من گمان نمی‌کنم که مرا مأیوس کنی از دعایی که یک عمر، آن دعا را درِ خانه‌ات عرضه کرده‌ام.

خدا رحمت کند مرحوم آقای لطیفی را. ایشان مقامات بزرگی داشتند. آیت‌الله‌العظمی صافی‌گلپایگانی(دام‌ظله) می‌گفتند: «ایشان مقام نوّاب خاصهٔ امام‌زمان(علیه‌السلام) را داشتند.» این، تعبیر ایشان بود. شخصیت خیلی بزرگی بودند. من شنیدم که ایشان تا چهل سال چیزی ندیده بودند. نمی‌گویم به ایشان داده نشده بود؛ این غلط است. به‌ظاهر چیزی نمی‌بینند؛ اما وقتی می‌بینند، یک‌مرتبه دستشان را می‌گیرند و به جزیرهٔ خضرا می‌برند ؛ حقایق را نشانشان می‌دهند؛ طی‌الأرض می‌کنند و... .

۱۲. اجابت‌نکردن حکیمانه

گاهی حکمت خدا در اجابت‌نکردن است. دقت کنید: خدا کریم است یعنی هرچه از او می‌خواهید، می‌دهد؛ اما کریمیت خدا نقض‌کنندهٔ حکمت خدا نیست. من یک مثال بزنم: کسانی که بچه دارند، متوجه می‌شوند که من چه می‌گویم. آن‌ها هم که ندارند، همین‌طور گوش بدهید؛ فقط به چهرهٔ من نگاه کنید تا إن‌شاءالله در آینده که بچه‌دار شدید، آن‌وقت می‌فهمید چه می‌گویم.

پدر و به‌خصوص مادر، خیلی دلسوز بچه‌اند. وقتی که بچه کاملاً منحرف است، از انحرافش به‌شدت ناراحت است؛ اما دلسوز او است. در این حد که گاهی بچه خودش را نجاست‌کاری می‌کند؛ اما مادر اذیتش که نمی‌کند، هیچ، تازه می‌گوید: «این طلا و جواهراتت رو بروم.» زردی‌های او را می‌گوید: طلا و جواهرات. عذرخواهی می‌کنم؛ اما دلسوزی پدر و مادر در این حد است. حال این بچه تقاضایی می‌کند که این تقاضا به ضررش تمام می‌شود؛ مثلاً یک موتور می‌خواهد؛ درحالی‌که سنش هم اقتضا نمی‌کند. درست است که این پدر کریم است؛ اما اینجا جواب نمی‌دهد. زیرا پدر در کنار کرمش، حکیم هم هست. کدام مقدم است؟ خودتان قضاوت کنید. آیا پدر باید کریم باشد و تا بچه می‌گوید موتور می‌خواهم، فوری برایش تهیه کند تا پس‌فردا تصادف کند و جنازه‌اش را بیاورند جلویش بگذارند؟ یکی از آقایان گفت:

> مادری در تکیهٔ شهدا گریه می‌کرد. رفتم کنار قبر. فکر کردم تازه شهید شده که مادرش این‌طور ناله می‌زند. دیدم نه، بیش از یک سال است که فوت شده. نشستم و مادرش را دلداری دادم. مادر گفت: «دست به دلم نگذار، از ناحیهٔ این بچه مصیبتی به من رسیده که تا عمر دارم، اگر پنجاه سال هم از شهادت این بچه بگذرد، داغش از دلم بیرون نمی‌رود.» گفتم: «چی شده؟» گفت:

«وقتی بچه‌ام در جبهه مجروح شد، اینجا جراحی‌اش کردند. ما هم پشت در اتاق عمل ایستاده بودیم. عمل جراحی تمام شد. دکتر آمد به من گفت: «شما مادرش هستی؟» گفتم: بله. گفت: «الان که بچه‌ات را داخل بخش می‌آورند، می‌گوید: من آب می‌خواهم. مبادا به او آب بدهی. ریهٔ او عفونت دارد، اگر به او آب بدهی، بیشتر عفونت می‌کند و می‌میرد. یک‌وقت دلسوزی نکنی.» چند لحظه بعد بچه را به بخش آوردند. بچه‌ام دائم می‌گفت: «مادر، آب می‌خواهم.» من هم مرتب می‌گفتم: کمی تحمل کن، باشد می‌آورم و... . هرچه آب خواست و اصرار کرد، گفتم: تحمل کن، آب برایت بد است، ضرر دارد. باشد می‌آورم؛ اما بگذار خوب بشوی. دائم می‌گفت آب و بدنش ضعیف و ضعیف‌تر شد.

آخرش تحملم تمام شد. طاقت شنیدن گفتارش را نداشتم. از اتاق بیرون رفتم که نگوید آب می‌خواهم. از پشت شیشه نگاهش می‌کردم. او باز هم به من اشاره می‌کرد و به دهانش اشاره می‌کرد و می‌گفت: «آب می‌خواهم.» من هم اشاره می‌کردم و وقتی نمی‌توانستم تحمل کنم، رویم را آن طرف می‌کردم تا نگاهش نکنم تا او هم نگوید آب.

خلاصه، دوباره آمدم داخل اتاق. دیدم یک مقدار رمق بدنش گرفته شده بود و دیگر نمی‌توانست بگوید: آب. ضعیف‌تر شده بود. فقط با اشاره می‌گفت: «آب می‌خواهم». چند لحظه بعد یک‌مرتبه به شهادت رسید و داغش به دلم ماند. آنجا گفتم: «اگر می‌دانستم به شهادت می‌رسد، آب را به او می‌دادم». چه می‌دانستم؟ دکتر گفت: نده، من هم گفتم: چشم، نمی‌دهم.»

به این خاطر بود که بعد از اینکه یک سال از شهادت فرزندش گذشته بود، این مادر آمده بود کنار قبر و مثل کسی که تازه بچه‌اش شهید شده، ناله می‌زد.

مادر کریم است، دلسوز است؛ اما حکیم هم هست. کدام اولی است؟ حکمتش. عزیزان، خدا کریم است، اما حکمتش فوق کرم او است. به این عبارت دقت کنید: «إِنَّ كَرَمَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَا يَنْقُضُ حِكْمَتَهُ فَلِذَلِكَ لَا تَقَعُ الْإِجَابَةُ فِي كُلِّ دَعْوَةٍ»[۲۵] (کرم خدا شکنندهٔ حکمت خدا نیست؛ به همین خاطر است که در همهٔ دعاها اجابت نیست.) «رُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَمْ تُعْطَهُ وَ أُعْطِيتَ خَيراً مِنْهُ»[۲۶] (گاهی چیزی از خدا می‌خواهی که به تو داده نمی‌شود؛ اما بهترش را خدا به تو می‌دهد.)

موانع اجابت دعا

صحبتم تمام شد. پنج‌شش عامل هم هست که مانع اجابت دعا می‌شود:

گناه: یکی معصیت است: «الْمَعْصِيَةُ تَمْنَعُ الْإِجَابَةَ.»[۲۷]

بی‌عملی: یکی هم اینکه انسان عمل نکند. فرموده‌اند: «الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلَا وَتَرٍ»[۲۸] (کسی که دعا می‌کند، اما عمل نمی‌کند، مثل تیر و کمانی است که زِه ندارد.) پشت کمان یک «کِش» می‌گذارند که به آن زه می‌گویند و این زه است که تیر را به جلو پرتاب می‌کند. حال همه‌چیز هست، اما این زه نیست؛ دیگر تیر جلو نمی‌رود. ما هم دعا می‌کنیم؛ اما عمل

[۲۵]. همان.
[۲۶]. همان.
[۲۷]. همان.
[۲۸]. همان.

[مناسب با خواسته] نیست؛ [مثل دانش‌آموزی که برای قبولی دعا می‌کند؛ اما درس نمی‌خواند.] عمل است که دعا را جلو می‌برد.

ناامیدی: فرمود: «عطیه به اندازهٔ نیت است.» گاهی درست فکر نمی‌کنیم و از اجابت مأیوسیم. اگر مأیوس باشی، خدا هم به تو نمی‌دهد یا کم به تو می‌دهد؛ اما وقتی که امید دارید، به اندازهٔ امیدتان می‌دهند. مثلاً فقیری درِ خانه‌تان آمده، اتفاقاً آن‌وقت هم وضع مالی‌تان خوب نیست و چیزی ندارید؛ اما فقیر باور نمی‌کند و می‌گوید: «شما داری.» حال که فقیر باورش آمده که شما داری، شما هم دلتان نمی‌آید او را رد کنید. می‌روید از بچه‌هایتان هم که شده، پول قرض می‌کنید و به او می‌دهید. می‌گویید: «این به من امید دارد.» البته خدای متعال که این‌گونه نیست و خزینه‌اش کم نمی‌شود. حضرت با تأکید فراوان می‌فرمایند: «لَا يَقْنِّطَنَّكَ تَأْخِيرَ إِجَابَةِ الدُّعَاءِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ»[۲۹] (خیلی مواظب باش که به‌هیچ‌وجه تأخیر اجابت تو را مأیوس نکند؛ چراکه به اندازهٔ نیتتان به شما می‌دهند.)

اجر و عطای بیشتر: یکی دیگر از چیزهایی که انسان را محروم می‌کند، این است که خدا می‌خواهد اجر بیشتری به ما بدهد. در ادامهٔ روایت قبلی فرمودند: «رُبَّمَا تَأَخَّرَتِ الْإِجَابَةُ لِيكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ النَّائِلِ»؛ گاهی تأخیر به این علت است که خدا می‌خواهد بیشتر به او بدهد؛ لذا صبر می‌کند و در آینده به او می‌دهد. شما هم مرتب عجله می‌کنید؛ درحالی‌که خدا می‌خواهد بیشتر و بهترش را به شما بدهد.

درخواست از غیر خدا: از دیگر چیزهایی که انسان را محروم می‌کند، این است که انسان از غیر خدا سؤال کند: «مَنْ سَأَلَ غَيرَ اللَّهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ»[۳۰] (کسی که از غیر خدا سؤال کند، حقش محروم‌شدن است.)

«الحمدلله رب العالمین»

[۲۹]. همان.

[۳۰]. همان.